

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

آنجایی که لفظ اطلاق می شود و اراده نوع آن لفظ یا صنف آن لفظ می شود، آیا این جا عنوان استعمال دارد یا نه؟

آخوند ابتداءً می فرماید: این جا هم عنوان استعمال را ندارد؛ زیرا در این فرض می گوید: «ضَرَبَ»، و از آن نوع هیئت فَعَلَ را اراده می کنید، پس فرد را گفتید و کَلَّ را اراده کردید و لذا نمی خواهید لفظ ضرب را بگویید و در يك معنایی استعمال کنید و هر چند فرد را گفته اید و کَلَّ را اراده کرده اید ولی این طور نیست که لفظ ضرب استعمال شود و کَلَّ، معنای آن باشد؛ بلکه مسئله، مسئله فرد و کَلَّ است و شما کَلَّ را اراده می کنید که يك فرد آن همین ضَرَب است.

يك مثال دیگر: آن جا که متکلم می گوید: «زید لفظ»، و از این «زید» نوع را اراده می کند. نوع، یعنی: این «زید» در کلام هر متکلمی واقع شود و از هر کسی صادر شود. در این جا که زید را می گوید و نوع و تمام زیدها را اراده می کنید و یکی از آنها هم خود همین لفظ زید است که متکلم می گوید، نمی توان گفت که يك شیء در خودش هم استعمال می شود؛ زیرا استعمال، تغایر لازم دارد و باید بین مستعمل و مستعمل فیه تغایر باشد. و وحال آنکه اگر گفتید: زید؛ و از زید، کَلَّ آن - یعنی: تمام افراد آن زید که عبارت است از هر «زید» که در کلام هر متکلمی بکار برده شود - اراده شد؛ با توجه به اینکه یکی از افراد این کَلَّ همین زید است که در کلام ما وجود دارد، پس اگر زید در معنای کَلَّ استعمال شد معنایش این است که زید در خودش استعمال شود، زیرا يك فرد کَلَّ همان «زید» است که در کلام ما آمده است. و این محال است که لفظی در خودش استعمال شود.

بنابر این، سرّ این که آخوند فرمود این جا که از لفظ، نوع یا صنف آن اراده می شود از موارد استعمال نیست همین است که مستعمل و مستعمل فیه یکی است و با هم مغایرت ندارند؛ زیرا نوع شامل تمام افراد می شود و يك فرد آن همین لفظی است که ما می گوییم، پس این جا عنوان استعمال را ندارد.

احتمال دوّم که در مسئله است این است که آن جا که لفظ اطلاق می شود و نوع را اراده می کنیم، از باب استعمال باشد در صورتی که قصد ما قصد فرد و کَلَّ نباشد، بلکه قصد حکایت باشد که از این زیدی که من متکلم می گویم می خواهم با آن سامع را منتقل کنم به تمام زیدهایی که هر متکلم دیگری می گوید و این زید در کلام من مرآة و حاکی از سایر زیدها در سایر کلامها است.

بنابر این در این جا که قصد حکایت باشد از موارد استعمال است؛ و هر کجا که حاکی و محکی داشته باشیم، حاکی، همان مستعمل است و محکی، مستعمل فیه است.

پس در این دو قسم - اطلاق لفظ و اراده نوع و صنف - دو احتمال وجود دارد.

بعد آخوند يك كلمه «بالجمله» دارند که محشین در تفسیر آن اختلاف کرده‌اند. مرحوم آخوند تا اینجا در آن دو قسم دو احتمال دادند: یکی این که استعمال نیست و دیگر این که: استعمال هست. حالا می‌گویند بگوئیم هر دوی اینها درست است که هم استعمال باشد و هم نباشد، به این بیان که:

آنجایی که لفظ را می‌گوید و نوع یا صنف را اراده می‌کند، اگر قصد حکایت نداشته باشد و مرادش این باشد که هر کس «زی» را بگوید، این «زی» لفظ است؛ و این‌جا فقط رابطه فرد و کلی است، و لذا استعمال نیست، به همان دلیلی که ذکر شد.

ولی در صورتی که قصد او حکایت باشد و از «زی» که می‌گوید فرد را برای کلی اراده نکند، بلکه آن را آینه و حاکی از هر «زی» که دیگران می‌گویند قرار بدهد؛ چون «زی» دیگران شامل «زی» خودش نمی‌شود زیرا با «زی» خودش از بقیه «زی»ها حکایت می‌کند، و لذا این‌جا استعمال در کار است.

در استعمالات متعارفه وقتی به کتب ادبی مراجعه می‌کنیم، می‌گویند: ضَرَبَ فعل ماضٍ. آیا استعمالات متعارفه از قبیل حکایت و استعمال است یا خیر؟

آخوند: در استعمالات متعارفه مسئله فرد و کلی در کار نیست، یعنی: وقتی متکلم می‌گوید: ضرب فعل ماضٍ، و از ضرب نوع را اراده می‌کند این‌جا فرد و کلی در کار نیست. شاهدش این است که وقتی می‌گوید: ضرب فعل ماضٍ، اگر بخواهد فرد و کلی باشد باید شامل خود همین ضَرَب هم بشود؛ ولی ضرب در این‌جا فعل ماضی نیست و مبتداء است پس در این‌جا و در استعمالات متعارفه، حکایت و استعمال و فرد و کلّ نیست.

نکته دیگری که مرحوم آخوند به آن اشاره نکرده است آن است که چنانچه از باب استعمال باشد، آیا مجازی است یا اینکه حقیقی است، کما اینکه سکاکی در مفتاح العلوم بیان نموده است. کسانی که قائل به مجازیت هستند علاقه را علاقه دال و مدلولیت می‌دانند. مرحوم آخوند در امر تاسع تصریح می‌کنند که این استعمالات نه حقیقی است و نه مجازی.

خلاصه بحث در امر چهارم

1 - تغایر اعتباری را بین دالّ و مدلول کافی دانستند. اما از مجموع کلمات ایشان استفاده می‌شود که تغایر اعتباری در باب استعمال کافی نیست و فقط در باب دلالت کافی است.

2 - موضوع در قضایای محکیه با موضوع در قضیه حاکیه (قضیه لفظیه) می‌تواند یکی باشد.

3 - در این چهار قسم، يك قسم که اطلاق لفظ و اراده شخص‌اللفظ است، استعمال نیست و در قسم سوّم، استعمال هست و در دو قسم نوع و صنف مسئله را دو صورت کردند.

امر پنجم

آیا واضع، الفاظ را برای ذات معانی وضع کرده است؛ یا علاوه بر معانی، اراده را هم جزء موضوع له آورده است؟ آیا واضع گفته است انسان را برای حیوان ناطق - که ذات معناست بدون هیچ قید و اضافه‌ای - ، یا برای حیوان ناطقی که مراد شود و مورد اراده قرار گیرد؟

مقدمتا باید عرض شود که مراد از اراده چیست؟

ما يك ماهيت و مفهوم كلی اراده داریم، ولی این جا كه بحث است بحث روى مصداق اراده است. مصداق اراده، مثل این كه من الآن اراده می كنم كتاب را بردارم؛ و اراده، یعنی: شوق مؤكّد و تصمیمی كه در وجود من پدید می آید.

و بحث در این كه آیا اراده در موضوع له دخالت دارد یا نه، بحث در مصداق اراده است، یعنی: اراده ای كه متكلّم در او پدید می آید.

و نکته دوّم این كه در این بحث فرقی بین اسماء اجناس و اعلام شخصیه نیست.

مرحوم آخوند دلیل اقامه می كند كه مصداق اراده داخل در موضوع له الفاظ نیست.

دلیل اوّل: همان است كه در معانی حرفیه گفتند كه قصد معنا (قصد حكایت و استقلال و ...) از دایره موضوع له بیرون است.

و صلّى الله على محمد و آله الطاهرين